

و بندی بعد از آن بسال ۱۰۸۷ حسب امر شیخ حسین خاتم النبیین سلطان مراد میرزا
 حسام الدوله والی فارس او را با معاریف سابق اندک از مومنین دستگیر کرده در زندان
 بکند و بند نهاد و پس از چند روز بهیچرا طلببند به بار پرس نمود و ملاعبده را سخت
 حاضر نموده با حضور قوام الملک و شیر الملک مخاطب ساخته چنین گفت ای اخوند مردم
 میگویند تو بانی بستی فاضل جواب داد که عرض کنم خدا رزق بد برای بنده اش پیش
 نیارد و چنانکه هر کس در طبقه و هم شغلاش رقیب و دشمن دارد برای احاد سلسله و عا
 هم رقباء و اعدا بسیار است و لایما غالب بزرگان فارس نسبت بمن صد ا
 و محبت دارند و این موجب حسد و عظیم شده مرا بصوفیه منتسب شده اند چه در
 اشعار و غلط استشهادهای بکلمات و ابیات طامی رومی کردم و گاهی حکمی خوانند چه
 برخی اوقات بکلمات شیخ الرئیس و صدر المتألهین استشهاده نمودم و کتب حکیمه
 تدریس میکنم و اینک مرا در محضر و ابابیت نسبت دادند و شیر الملک که بوی
 حسن عقیدت داشت توصیف و تجلیل بسیار نموده از مراتب علم و فضل و قوت
 بیان و تاثیر مواعظ و شدت دیانت و استغنائش سخن راند و حکمران فاضل
 گفت ای بانی حقیقت همین نسبت که در باره شما و دیگران میگویند صدق نیست فاضل
 پاسخ احتیاطاً و حکمت گفت من متخصص حقیقتم و هنوز حاصل مطلوب نرسیدم
 و علم بعیب و انکاهای از شخصایا بخواهن ندارم و والی قانع شده او را مرض در
 نزد شیر و طابانیکه از صمیم قلب شاه را دعا گوید و بعد از آنکه در مجلس هشتم می

آوریم نوبتی آن سید علی کبر مجتهد فاضل صبری بنامی معاندت و مخالفت با وی گشته از تدریس
 در مدرسه منصوریه که خود امام جماعت و مشولی بود و فاضل تدریس میکرد بهانه اینکه در ضمن تدریس
 و مکالمه دعوت بامر بدیع مینماید منع کرد و فاضل در خانه خویش حوزه درس مینماید و طلاب
 استفاضه هستند و مویده الدوله حکمران آنچه سعی و همت کرد که مجتهد رضی شود و فاضل در مدرسه
 تدریس پردازد مقبول نیفتاد تا چون مویده از حکومت مرزول و شاهزاده شعاع سلطنته منصوب
 گشت و شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الریس در شیراز محل اقامت انگذند با حکمران مجلس
 و رئیس گردید و بغایت مستغذ و مقدم بر کل علما واقع شد حکمران را بر آن داشت که جمعیتی
 بفرستد و فاضل را با اعزاز و اجلال بخدمت مذکوره وارد کرده در مدرسه تدریس بگماشند
 و سید مجتهد بکثرت طلاب و اخوانان همدستان خود بیاید و حکمران او را با همه شناسش حاضر
 کرده بارخواست نمود و او را براق عرب تبعید ساخت دیگر علما عمده آن عهد بکافیه
 و عارف و واعظ شهریه که بعلت حصول رقت و بکا در حال ذکر مصائب مشهور بیکاشند
 از شناخته گان و پیشینیان بوده عده را تبعید کرد و مورد تعرضات و بیایات گردید
 چنانکه در سال ۱۲۹۷ با مجوسین دیگر مدتی در زندان گرفتار گشت و ببالا خیره در محضر
 حاکم سلطنته از جهت شدت آزار و کثرت اخطار بموجب میل معاندین عمل کرده آزاد
 در ماند تا از اینجهان در گذشت دیگر حاجی محمد رضا که سالها نزد حاجی میرزا محمد علی
 اذنان خدمت کرد و بیلاد عدیده رفته عاقبت بکفا در آمده مدتی در جوار ایهی بسر برد و چند
 در بیروت بماند و انامی در صید از نسبت و ذمائی رحیل را البتیرک گفته در گذشت

دیگر ملامت محمد حسین معلم که فضائل و کمالات صوریه و معنویه لایتنما جودت خط شہرت یافت چنانکہ قرآن و کتب و قطعات خطیش را بہای گران میخریدند و امور معاش را با قناعت و تقوی و سلامت نفس بدستان دلری گذرانند و در سنین او اول طور بدیع خان تبرقان و ایمان گشت و والدرا کہ نیز مردی فاضل و شاعر بود بدین دعوت کردہ بمحضرا علی بردوسی وجد در پیش بندول داشت تا آنکہ مقام منبع حضرت را در عالم رویا دیدہ در سلک نوینین منسکک گردید و قصیدہ عربیہ غزالیہ در محمد و نبوت علیا بسرود و طلب عفو و غفران از بطور درک و اقبال و ایمان خود نمود و متدرجا خان بغیرت و اشتغال ایمانی برافروخت کہ نوبتی از جهت شدت تاثیر از بلا یا واردہ بر حضرت و اصحاب قصد انتحار کردہ قسمتی از جنجور پیریدہ خون بریخت و برخی از آثار بیدہ و فہمیدہ و دیگر از اتمام عمل باز داشتند و جراح آوردہ درمان کردند و سپس در سنین اشراق انوار اہبی مسارعت در اقبال و ایمان جست و در صف مؤمنین نشست و در شیراز غالباً با افغان بیابخت و چندی در خانہ حاجی میرزا ابوالقاسم بتعلیم کودکان اشتغال گرفت و با وثوق و حسن عقیدت انالی نسبت با و عمر با بیان رسانندہ متوفی و مدفون گشت و فہم خلفش میرزا آقاخان کہ در شیراز بسال ۱۲۸۳ تولد یافت در سنین صغیر نزد والدہ کتبیلات دارجہ نمودہ با افغان زادگان در قبیل آقا میرزا نادمی و آقا سید آقاخان و میرزا علی محمد خاق (موقر الدولہ) ہدرس شد و بعد از فوت والد بطهران مهاجرت نمودہ چندی بخدمت درین امر پرداخت و در حدود

سال ۱۳۰۲ بنگا شتافته بزیرت محض اسی منول یافت و اخلاص و استیجاب خاص
نسبت بفضیل عظیم حاصل کرد و بایران برگشته پیوسته ذکر احساسات و مشاهدات
خود را در ایام عکا و شرح آثار فاضله و سجاایب آئینه نژاد یار و غیار نمود و بعد از غریب
جمال و لبر آفاق و طلوع نیر عهد و میثاق با تمام همت بجدت مگداری و جان نثاری آن استیلا
مشهور گردید و از راه شهرات نقضیه و اقدامات بفضلیه اهل ریب در نفس همی کرد و در آمد
چنانکه بخش لاجن بمسکاریم مقامی از حمد نزد حضرت عبدالبها و در جامه اهل بهاصل
کرده مشهور در بلاد ایران گردید و در دائره پست موظف شد و از دواج نمود و بالقب
بشیر سلطان بریاست و لایسی و ایالتی پست ذر نجان ویزد و شیراز و بو شهر فارس
و گیلان متوالیا برقرار گشت و چندی در استخاره طران بود و در همه جا محل اعتماد و توثیقه
حضرت عبدالبها و طرف ارسال در رسول ایران و عکا و جیفاشده خود نیز مرسله
مستمر داشت و موفق بانواع خدمات در امر اسی و موجب هدایت جمعی غفیر
گردید و الا حی کثیر خطاب باد و بواسطه او رسیده بعنوان بشیر آئی افتخار یافت
در ایام اقامت شیراز اقدام و اهتمام کرده مدرسه مخصوص تحصیل و تربیت نونهالا
تأسیس نمود و نیز محفل شور و حافی منعقد ساخت و مع کل ذالک محبوب و مقرب
نزد طایف و محترمین و مورد سوء قصد و تعرضات معاندین بود ولی بانهایت حسن
اخلاق و روح مساعدت و جلالت معاشرت و مصاحبت همه را مجذوب و ممنون کرد
و نیز شوق و ذوق ممتاز در جمع و زمین آثار بدیهه بظهور آورد و مجلدات بسیار با او را

پر بها و خناینها و تمهیب و نظیر اعلی مرتب ساخت و در اواخر عمر لعلت قبی انباده قبری
 گردید و در عزوب نیز میثاق سنایت خلق و بیایبی یافت تا بالاخره در سال ۱۳۴۲ در کتبه
 و در قبرستان بهائی (گلستان جاوید) مدفون گشت و خاندان بشر آئی بر جای
 گذاشت دیگر همیز را باقر جوانی ستوده اخلاق فاضل و ادیب و خوشخط از
 متقدمین مؤمنین بود و خواهرش را همیز را یکی از بی بیها گرفت و در هنگام طلوع انوار جمال
 اجمعی و بروز مخالفت و اعراض همیز را یکی با در راه رفت و در حقیقت امر گنگا ضعیفی گسی
 یافت و چندی مجاور و ملازم محض اسی شد و با خط زینبایش بکتابت الواح پرداخت
 و حسب الامر عودت بوطن کرده با عرفان و ایمان کامل نشر انوار اسی نمود و سفر
 در بلاد فارس و مجاور کرد و مدتی در هند بان آفات گزیده رایت تبلیغ و هدایت
 برافراشت آنگاه در شیراز ماند تا در سال ۱۲۸۸ بنوعیکه گنگا شقیم با عده دیگر دستگیر و
 و محبوس حکومت شده و پس از چهار ماه حبس ویرا ضرب و قهقاز کرده را نمودند و کربان
 زانته در یکی از مدارس علوم دینی منزل گیرند و طلب در باب ذوق با وی ملاقات
 کرده از فضل و کمال و حسن خطش سرور و مجذب شدند و طولی نکشید که با ایمان بد

چنانکه استادین العابدین نحاس یزدی واقعه شهادت آقا میرزا باقر را چنین بیان نمود که در آن امام در کرمان بودم و نزد
 در بازار خوانی عظیمی مشهور بودم و چون رسیدم به خبر است مذکور نمودم که شخص با بزرگشته ریسان بهائیش بسته در کوه
 و بازار میکنند که سبب عجزه نماظرین گردد و پیرامون با بیاهند و ازین خارج نشوند بعد از استماع این بیان متفکر و
 شدم و خیال نکامی برآمدم در خود حتم نمودم که بدقت تحقیق رسیدم که غایم تا حقیقت حال معلوم گردد و مقام
 طلبت مجامع شدم و مدتی بجز در تحقیق و محصلت کلامی بستم تا با شناسایی و بار و اخبار هم کشف در میان مردم تا اینکه
 بتایدات آسیدت در شان حضرت نشان که رجال العیب زبان بودند رسیدم و از بهر همتشان شد حرکت مشیدم و صیبا

معروف و مورد تفرغ متعصبین و معاندین گردید و او را از اوقات در مدرسه مانع شدند لاجرم
 بخانه حاجی محمد رحیم از افراد اهل بهانزل گریه و در شبها استاد عسکر و کربلانی حسینی و میرزا
 حسینی شرف از بهائیان ملاقات داشته نفوس را برای مذاکرات تبلیغیه نزد وی سعی
 بردند و در شهر شهرت کرد و متعصبین را شیخیه و ازلیه در غضب شدند و ظلمات از اعمال
 وی در فقا اندکورش اخبار و تجدید نمودند و عاقبت بخرابک و دستور حاجی محمد رحیم خان
 بن حاجی محمد کریمخان و بامر مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی حکمران کرمان اخراج بلد شده
 بایرجان رفت و همیکه چند روزی از درود و اندامش بگذشت حکمران ابوالمظفر میرزا بن
 ابوالفتح بزاز با وی طرح صداقت ریخته ملاقات و معاشرت مستمر به است تا آنکه زوجه
 صاحبخانه مسکونه اش را بفریفت و کتب و آثار امریه اش بر بود و نزد خان بکرمان
 در سنه ۱۲۰۵ و خان نزد حکمران برده نمود و اصرار کرد تا نامور برای احضار شدن بایرجان رفت
 و هنگامی بایرجان رسید که او بصوب شیراز شتابان بود و بعقبش رفته در قرب فارس
 دیرا و سیگه کرده با خواری و شفت پیاده بیادرد و حکمران بزندان آمده است بهت جهات

اینها نوشیدم در رضوان ایان و جنت ایقان و در گشتم با دوست پرورتم و زار ما و دانش پروریم کیفیت شناسد صاحب کاتب
 باقر بزاز می باشد و خانه را چنین حساب نمود که ایشان لاجل تبلیغ امر الهی بکرمان تشریف آورده بودند و بعضی از اهل علم و
 جماعت شیخیه بجهت فرموده و دفعه با عبداشیم بدین جمعیت صحبت میفرمایید جداشیم از جواب عاقر شده در میان جمعی مخلص
 میگردد معانی توکان در سعادت و حال زبان و علم و سواد ایشان از حدیث حکومت کت غرض بخرابک بسیارند و از طریق حسن
 اسباب بخرابک که عرضی بکومت مرقوم نماید میگوید ما در آن نیستیم صاحب بزاز را بعد از قبض تو را میبرد و حضور از هم
 خود میفکند و حوزة حجب نمی در است نمون تا آن تم آن عا در آن وقت قبض کما که در دست صاحب است و بلاغت حسن خط مرقوم
 بنامید که حیرت بخش محفل بوده حجاب بزاز باقر بسیار خوب میباشند و هم صاحب است و در وقت قبض از خط ایشان در برده اند
 خداوند از قوت برین مجلس داده که بشخص حکومت رساند اشخص هم حاضر میباشد که بدون اسباب مدونست او را مرقوم نمود

ماه محبوس بهشت و شفقت شیده وارد کردند تا در صبح روزی علی نام در خیمه را حاکم طلبیده
 مرداد مظلوم را بار بیهوشی که از ساربانان گرفت بکشتن از اولی چند بر کردن انداخته کشیدند تا خفته
 شد و هنوز رمقی داشته با نهایت خفت و خواری کشتند و هنگامی که جان تسلیم میکرد انبوه
 ظالمان با انواع قساوت و فطاعت آزار بسیار وارد ساخته جسد را از شهر بیرون کشیده
 در جایی از زمینی بقرب قبرستان سلیمان واقع در خارج دروازه وکیل و قریب بقلعه دختر
 انداختند و خاک و گلخیز بچینند تا مستور گردید و ما بیان محل ورود اسرای نیریز در بخان
 و دفن و مقفل شهیدای شیرازی و نیریزی و سردستانی را در بخش سابق فرودیم و از طایفه
 و مشرفین مجتهدین شیخ حسین ظالم و سید علی اکبر فاکھیری در طبقه ادلی محسوب شدند
 که اعمال قاسیه شان در بخشهای مقدم و متاخر مسطور است و سید علی اکبر از سال ۱۳۲۰
 با خزیه از حاجی ابو الحسن سابق آن ذکر که متجاوز از نود سال و هشت دست نگشید و
 و اثر او در حالیکه از جنب خانه اش میگذاشت باذیت و آزار گرفته بگریختن کشیدند

قبول کرده از قهره اش محض حاکم میرساند ملاحظه نماید پاره پاره اش را باقم کلکون بر شک گلستان و من نمودار در بار و اوراد
 عبادت زنجین و بیانات صبرین از نظم و نثر آیات و اخبار هر یک بن بست مقام مطرز و زمین فرموده بجهت بیابان
 این شهر را مرقم فرموده تکلیف تری بی بی تری بها سو اار و ماطر تا من مایع اقلند منها با کجیت فقه جری
 حدیث و امانه حردق السامع بعد از قرائت از قهره ملاحظه فصاحت و بلاغت و بدعت حسن انش و انفاق خط
 مات و بموت دستگیر شده مذکور میباشد که حیث این نفوس که با حرف این کلمات خود را در فضا کت میمانند و از هر کس تقیم
 مخوف میشود و خود را در بیدار و ضلالت بهلاکت میرساند بجز نگاهداری هم عرض میباشد که هزار نفوس که آن اخوان
 جفا آنکه خوش بوسف بهار از آن قبضه ششام نمود و چون کرکان حریفین تیر چکیت آن یوسف معروف و تارا از هم
 در پیچید و در خاک و خون کشیدند الالعه به عیالهم الظالمین انتی

دستید از داخل خانه بیرون آمده چندان با عصما بر سر بدنش نوحه که بر مظلوم مدبوس شد
 و جسدش را در کوچه بنید خستند و نوکران قوام الملک رسیدند و میرزا محمد علیخان و میرزا محمد
 باقرخان پسران وی اطلاع یافتند و حاجی پس از نای چند در گذشت و میرزا و
 اصطلحیهامات نیز مرکز اجتماعی مهم از اهل بهائیت شده که غالباً از بقیه سیف و با زبانگان
 متقدّمین بودند چنانکه اسما بر خنی از شاهپیر نوین آمد و مرکز را یاد نمودیم که از آنجمله ملا محمد
 شمیم نیریزی حنیفه ملا عبد الحسین شهید بود و پدرش نیز شهادت رسید و در چهارده سالگی
 با مادر باسیری شیراز رفت و پس از دو سال ازاد و راجع بوطن شد و میرزا ابن لعابدین خان
 حاکم نیریز مادرش را بزنی گرفت و او تحصیل پردهخت و امور شرعی را بدست گرفت و
 ثروت حاصل کرده از فقرا دستگیری نمود و مورد توجه عامه اهل ملی واقع شد و فاضل خان بن
 میرزا ابن لعابدین خان که بعد از قتل پدر حکمرانی نیریز کرد بدو اخلاص ورزید و بواسطه او
 عزتینه بحضرت عبد البهار سناد و بعد در لوجی مفتخر گشت و بدینرو بهائیان نیریز
 از شرور معاندین بیامودند و پس از چندی حنیفه امام جمعه شیراز را ازاد و اج نمود و قدرت
 و نفوذ حاصل کرده و با اینکه در اسن عموم بنام بابی شهرت داشت امور شرعی را قبضه
 نمود و در حقیقت الواحی از بیانات ابی و قلم حضرت عبد البها صدور یافت و با لاضره بسال
 ۱۳۱۵ وفات یافت و صورت زیارتی از حضرت عبد البها رسید و از وی خاندانی در
 امر تاسیس گردید دیگر از شاهپیر بهائیان نیریز آقا ملا احمد علی عالم و فاضل و در غنا طهرانی
 که در سال ۱۲۹۴ بسن بیت ساگی مرمن با مر اهی شد و بنیریز بقیه ازاد و اج کرده شغل

معلمی مشغول گردید و تبلیغ پرداخت و با آنکه امالی بدین نام میبناخته بعلت علم و فضل
 ولعن خداش او را بوخط و روضه خوانی طلبیدند و در عین حال مورد طعن ولعن اشرار
 رجال بود و فتح عیدیه از مجلات الواح باخط زیبایش موجود است و از سال ۱۳۰۷
 تا سال ۱۳۰۹ با شماره اسی در هندوستان جولان در میدان تبلیغ کرد و بهستماع خبر
 عزوبت شمس جمال اسی مدح و شش و در لیس گشت و بمعالجه اطباء بهودی یافته مجت
 بوطن نمود و در سال ۱۳۱۲ حسب امر حضرت عبدالبهائو سفر تبلیغی در رنجمان و کرمان و هجرم
 و سررستان و غیره کرد و الواح کثیره در حقش صدر یافت و بالأخره بسال ۱۳۱۰
 در گذشت و خاندانی از او باقی است دیگر حاجی محمد حسن سفا فروش که چند
 در بلاد ایران تبلیغ نمود و نوبتی قوام الملک و برا ضرب شدید کرد که با ایش مجروح گردید و
 سفری بعکا در محض اسی و سفری دیگر بمحضر حضرت عبدالبهائو شرف یافت و بالأخره به
 عشق آباد رفت و بسال ۱۳۳۰ در گذشت و از خاندان صالحی برقرار شدند دیگر
 که بلائی حسین اصطهباناتی که بواسطه ملا احمد علی مذکور تبلیغ شد و تبلیغ پرداخت
 و حاجی میرزا اصطهباناتی و اخلا و برابر غیر لعن و سب کرده فتوی قتل داد و مردم
 حمله برده قصد قتلش نمودند و او بگریخت و بهائیان نیز با اصطهبانات زفته او را
 بغیر بر گردانند و زشت نیز که امالی اصطهبانات خواسته شوهر دهند بیا دروند و او
 عمده بسیاری را تبلیغ کرد و پیوسته در فتنه با مورد تلامذ اول اعدا شد و نوبتی بسردستان
 که پنجه سالی بماند و الواح کثیر در شأنش صدر یافت و بسال ۱۳۳۰ در گذشت

و خاندانی برجای گداشت و از مشایخ بقیه سیف بالای کوه حاجی قاسم و پسرانش
 حاجی محمد و ملا حسین و حسن که خاندانی برجا گداشته و نیز آقا سید محمد
 باقر بن میر محمد عابد که جهادش برقرار ماند دیگر آقا خواجه محمد که اخلاقی برجا گداشته و
 نیز لطفعلی قائد و اولاد و احفادش و حاجی میرزا جعفر و اولاد و اعتقالباش و کر بلا
 میرزا و مشهدی اسمعیل و ملا قنبر و کر بلانی محمد و ابراهیم و ملا حسین و ملا
 زین العابدین و حاجی و جعفر و عبد الله و میرزا باقر و حاجی احمد و کر بلا
 میرزا و قاسم میر شکار محمد که بلانی محمد صالح و کر بلانی نصر رئیس و
 آقا سید حسین و آقا سید حسن و اخلاقی و آقا سید ابوطالب
 و ملا علی اکبر و محمد اسمعیل و رئیس عباس و آقا سید حسین و اولاد
 و اعتقالباش و غیرهم و یکی از اعزق و مجازین نیز که ملازم موکب اسی گردید آقا
 محمد ابراهیم امیر جوانی نوری بود و در واقعه محاربه نیز دستگیر اعدا شد و دست
 از فراتان باز داشت را بسته با خود همراه کردند و او بقوت باز بند بکسخت و خنجر از
 فراتس بریدن کشیده خود را خلاصی داده بعد از شتافت و مجاهد گشت و مائمه از قبش
 ب حفظ جمال اسی و دیگر احوالش در بخشهای سابقه آوردیم و تا عکاک ملازم رکاب گردید و
 این مقیم شد و پس از غروب شمس جمال اسی در سن سیری با اجازه حضرت عبد الهادی
 عالی بکسب در می و تعلیم درس و حفظ نونهالان بهائی گذرانده در گذشت و زوجه اش
 حبیبه نام کنیز اسی بود و یگانه دخترش زوجه آقا حسین آقا بن حاجی علی عسکر تبریزی شد

نفلش برقرار گردید و اما کن تارخچه و تبرکه نیز بر آن بخش چهارم نام بردیم و کر بلائی حسنی
 و غلامعلی خان و آقا مر قاضی و غیرهم از شجران بهائیان سر وستان را در بخش
 سابق ذکر کردیم و کر بلائی حسنی از تقدیم نوین و محترم و صاحب ملک و حرث
 و کلانتر سر وستان بود و در سنین اشراق انوار جمال اسی از اقیانوس بغداد شناخته
 فائز بدرک فیوضات الهیه گردید و بصفت رشادت و حمایت ازین فرقه مشهور شد و اعدا
 و حاد در شیراز و سر وستان بی دینی نیز از عناد و فساد برافروختند و بعلت اقدار
 و جایمانی که داشت کاری از پیش نبردند و پروان امر بیخ در قصبه که از معانیفان
 برادرش کر بلائی صا و قحان و نذجه اش سکینه خانم و کر بلائی حبیبی
 زارع و کر بلائی میر تاج الدین صباغ از همزمان و حیدر شهید و نیز کر بلائی
 عابد لعد و غلامعلی خان و کر بلائی حسین و کر بلائی بابا و غیرهم بودند
 و لگرم و شادمان شدند تا در فتنه سال ۱۲۹۸ در شیراز نبوغیکه نگاشتیم گرفتار و محروس
 گردید و پس از چندی که در محبس بر برد بواسطت و شفاعت عیبه خان قوام ملک
 منتقل شده بوطن زرقه کماکان زبیت و اهل بها از قبیل مر قاضی خان و
 زین العابدین و کر بلائی عسکر و آقا ابوالقاسم و آقا حیدر علی و میرزا
 علی محمد زارع و کر بلائی علی بابا و مذکورین و غیرهم پیراوشن مجتمع گشتند
 تا در فتنه سال ۱۳۰۰ در سر وستان نبوغیکه در بخش سابق آوردیم باز در ایشرا کشید
 ضرب محبس نمودند و بعد از مدتی منتقل گردید و بوطن برگشت و کماکان زبیت

و بلاخره در سال ۱۳۰۵ مجدداً مصفین سررستان تینه فساد می سختره از سابق دیدند و
 اهل بها و دیگران سخت بهم حوزو و چون کر بلائی حسنان با کر بلائی صادق در شیراز بود خبریکه
 سید علی شیر السادات شیرازی ایشانرا دستگیر کرده نزد سید علی اکبر مجتهد فاکصیری
 بردند و جفا نمودند و او هر دورا نزد والی اویس میرزا احتشام الدوله فرستاد و حکمران هر دورا
 چوب و فرزه حبس کرد و لصد و شکنجری غلامعلی خان دخترزاده محمد حسنان جوان فدائی
 این امر که شرحی از احوال او و حبس و صد مانش را در بخش سابق ضمن واقعات سال ۱۳۰۰ آوردم
 برآمد و دانست که او بطهران فرار کرده و نایب السلطنه کامران میرزا نوشت و نشانیکه او بر باز
 داشت و فرج نمود تا او بر دستگیر کند ولی غلامعلی خان دستگیر نشد و بعد از چندیکه در طهران
 ماند و گذشت و با بیکه کر بلائی حسنان و کر بلائی صادق و آقا مرتضی را در حبس نگهداشت تا
 در سال ۱۳۰۷ بموجب فتوی و حکم مجتهد فال امیری کر بلائی حسنان را مسموم و ششید نمودند
 و پس از چهار ماه کر بلائی صادق را نیز بشهادت رسانند و ما تفصیل این احوال را در بخش سابق
 ضمن واقعات سال ۱۳۰۵ و سال ۱۳۰۷ گکاشتم و آقا مرتضی جوانی مالک صنایع و عفا
 و کله در شید بسیار دلیر و مقصد و در آغاز بغایت تعصب و تعرض نسبت باین فقه و عقیده
 بود چنانکه هرگاه بشیر از میر سید گو و کان برای خوش آمدش سب و لعن بابی میکردند و از او
 انعام میگرفتند تا بسالی در عمید رضوان پسر عمش در خانه خود جشن گرفت میرزا مرتضی
 آباوه نعلین در بیان این نمود و او را که دعوت داشته ایمان و عرفان و غایت نداشت حاصل
 شد و باذنک زمانی مشهور بدین نام گردید و بکمال انجذات و اخلاص و فداکاری قیام کرد و پسر

متبلیغ و تشویق داد کار و دوا حایه پرداخت و متعصبین از مالی شروع بستیره نموده ^{مقبول} متبلیغ
 برخاستند و اورا دستگیر و محبوس کردند و اینکه متخلص شد و هاجرت بشیر از نموده ^{مقیم} گردید
 و بشغل صباغی اشتغال جست و بغایت ایمان و اخلاص در امر بدیع معروف گشت تا در
 سال ۱۳۰۵ بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم تخریک سید علی شیر اادات که ابن عم نیش
 بود حاجت علی کبر مجتهد ویرا دستگیر نمود در محضر خود که جمعی حضور داشتند کشیده بازخواست
 نموده پرسید که بابی هستی او جواب داد که صباغ مجتهد امر داد که لعن کن جواب گفت کسی
 که هرگز ندیدم چگونه لعن کنم مجتهد بر شفته حکم نمود ویرا چوب و فرزند و نزد او پس بیزا حاکم ایالت
 فرستاد که محبوس ماند تا حکم شرعیش معلوم شود و حکمران ویرا تسلیم محمد رضا خان قوام الملک
 نمود که در حبسخانه خود محبوس بداشت و شیر السادات زوجه مظلوم را بدون ایقاع طلاق
 برای خود عقد و تصرف نمود و قوام ویرا چون جوانی سرد قد زیبا بود دوست داشته بکرات
 اظهار نمود که بمن قدر بگوین بابی نیستم خلعت داده کلانتری سردستان را بتو و اگر از من دست
 نوار سخت فرمانت میسپارم ولی عتنامه کرده و قوام اورا از حبس خود برندان ^{نکوت}
 انتقال داد و بعد از چندی را نمودند و سردستان رفت و باز در سال ۱۳۰۷ چنانکه در
 بخش سابق آوریم جمعی نزد آن سید علی کبر مجتهد مذکور رفته در باب عقیقت وی شهود
 گذرانده شکایت کردند که مردم را اضلال جنابیه و مجتهد قهوی بر کفر و قتلش داد و اجراء ^{حکما}
 از نظام استثنائی مافی والی فارس خواستار شد و او کس بسردستان فرستاده مرقضی را
 بشیر از آورده چندی نگذشت و اینکه جوش کینه فرو نشست و از او آزاد ساخت و جریب

جز آنکه رسیده بوالی ابلاغ که مرتضی در حبس نقل است و اگر حکومت مسامحه نماید جمعی از طلاب علوم
 دینیته فرستم تا ویرا در هم شکنند و والی ناچار جمعی فرستاد مرتضی را قبض و حبس کردند و مراعات
 آنرا نیش و احترام نمودند در حجره مخصوص جامی داده شام نهاد مرتب برایش بردند و کار را پیام کرد
 که مجلس نیستی بنگه مصون از تعرض اعدا و محرومی و بهین علت چندان در حبس نگذشت تا
 از حکومت معزول و در کن دولت منصوب گشت و هنگامیکه عازم طهران شد باو پیام فرستاد
 که بعد از فرستادن تو را خواهد گشت و ادلی آنکه بطهران بیانی و بقیت عمر را در آنجا گذرانی و مرتضی
 متعذر شده رفت و در مجلس بماند تا کن دولت بکمرانی فارس نشست و اعدا سردستانی
 قتل منالوم را با هزار ازاد خواستند و چون اتفاقاً نکردند از رسید علی کبر مجتهد طلبیدند و او بنا
 از والی خواستند گشت تا مرتضی را دم توپ گذاشته بشهادت رسانند و حبس مظلوم
 در حبس دوام ایستاد قریب دو سال و در مجلس نظام سلطنته متجاوز از یکسال و در مجلس کن
 دولت قریب سه ماه گذشت و واقعه شهادتش در شهر صفر سال ۱۳۱۰ واقع شد
 و آباده که مرکز پرچمیت بهائیان دلیرتوانا نامیده شد در سنین اشراق شمس جمال الهی از
 بنیاد به چشمه و آغاز بدینترین واقع گردید که آقا میرزا اعطاء الله سراج الحکما، آقا میرزا آقا
 ابنا، آقا محمد حسین حکیمباشی و ملا محمد حسین بن ملا محمد صادق مجتهد از مجتهدین در اصفهان تحصیل
 علوم عربیه و طب اشتغال داشتند و بواسطه میرزا اسد الله معروف اصفهانی که با میرزا اعطاء
 رفیق تئین بود بملاقات میرزا محمد حسین (سلطان اشهدا) رسیده مطلع و مؤمن بامر
 جدید شدند و در همانسال ۱۳۹۷ میرزا محمد حسین (دیانی حسین) از آباده زیارت عتبات

عراق رفته آوازده جمال اسی و کیفیت مهاجرت با سلاسهول بشنید و در طریق عودت
 بوطن در اصفهان با هموطنان ثلاث ثلاث کرده دیده و شنیده بازگفت و با هم
 بوطن باز آمدند و با او راز را بمیان نهاده الواح نشان داده تبلیغ کردند و جمعی دیگر نیز فتدی
 شدند و میرزا اشرف نجف آبادی که سالها مقیم قریه ده دق بوده مراعات حکمت و احتیاط
 میکرد بمان پیوست و بچمن آراسته بهدایت برخاستند و علیهذا مؤمنین اولین آبادیه
 عطایه سراج حکیمان و میرزا اسحق و ملا محمد حسین جناب و دالی حسین که ویرا باقی فرمودند
 و نیز کر بلای حسنیان که با عرفان و بیان و طبع شعر بود و نمونه از اشعارش اینست
 همیشه بجز تو اید لبر کند خیاد را شود شیرین جبه بر بر زنده فراد را بار من بکت نخواهد ای معلم
 شو خوش درس دلداری دهد آند لبر با استاد را زاهدان آگه نیباشند از اسرار عشق
 عشق از روز ازل قسمت شد ز نادرا آنکه در می پرورش کرد بهت ز آب سنگی کی بیاید
 ز شیر آب رکن آباد را بوم کانه گلشن و ویرانه دارد انس جایی کی شود مایل ریاض
 و گلشن آباد را آنکسیکه که حفظ فرود می کرد باز میشود لبسته مکر و که قادرا
 ساکت از گفتار و نشاد و آواز از غم است غم بیار از و بگفتی خاطر آراد را ایضا
 تا که پیامم برد آن صنم ساده را ز کس مستش خراب ساخته آبا ده را عشق تر ز زهد
 خشک صحبت سنگ بسوی است کی بود از خود خبر عاشق دل داده را زاهد خود من
 بگر دام جیل گسترده بر سر زده فکته طفل ز ناراده را چون ز خودی نیست هیچ هیچ
 بستی هیچ مانده از هیچ نیست سفره تنهاده را و همه بر بروی کور کوشش نیفاده است

حجت شاطبه نسبت حسن خدا داده را تا زمان خودش آورد اندر حساب گردون آزاد
 بست رشتۀ فلاذره را دیگر حاجی علی خان که از اعظم کاهای حکمرانی آباده و توابع
 داشت دیگر میرزا حیجت خان که نوبتی شیر الملک اصفهانی با نظر سلطان از اصفهان آمده
 برادرش میرزا علیخان مبلغی جریمه کرد و او را در شیراز خوب بسیار زده حبس کرده مبلغی جریمه گرفته را
 کردند دیگر آقا حمید علی و آقا علی لقب باوین دستاد علی اکبر که سال ۱۲۹۵
 با بر حاجی قاضی ضرب و آزار بسیار دید و نزد حکومت شیراز بودند ولی فریاد میرزا تحقیق کرد
 و او را استخلص داشت و حاجی قاضی را بشیراز برد و چندی توقیف نموده و نیز نصر الله خان
 و برادرش کریمخان و آقا رضا قلی بابا محمدی و برادرش آقا حمید و آقا کریم
 و محمد خان بیگ و آقا سید میرزا ابن آقا سید محمد علی که آقا سید غلام علی جوان
 بیچاره ایسر نیز بری را بجات داد و از مذکورین و عاقلان شان جمعیت در آباده مکرر یافت
 و امراهی بقرا و تابه سرایت نمود چنانکه در قریه چهار کربلای علی خان و برادرش ملا امیر
 دیگران را هدایت کرده مورد تعرضات معاندین شدند و ملا محمد علی از اعیان قریه

نیز علی که در بخش چهارم آوردم چون بگیری و دوس نهاد انیریز را از شیراز بهران حسب اجرت میروند بلکه آباده رسیده فرقی
 از دولت بزمی نامورین آمد که در منزلت مستقیمه سران بریده را در حق نمایند در حال ایسر را بهران بیادید و در پیش فرج
 بعضی رووس داد و آتالی از دهن در قبرستان سلیمان مانع کردند که او در پشت همان سرای مخزنه ویرانه که منزل کرده
 در محل دهن نموده و آنجا به همیشگی مشهور بسید ملا قاجان از محرمین قصه را بر سینه غده مع نام جوان ایسر چهار نیز بری
 و ای بیوخت و بعضی نفرد داده از منزل شهر جستان آباده آورد و چندی نزد آقا محمد حسین جلیلی که مذکور معالجه بر دست ولی
 میسر بیار نیز از سر روی یافت و از جهان در گذشت هر قبرستان قصه بحواله مقدمه معروف نقله که بادی در فوق گذشت و بعد
 حلال و آتالی سراج آنگاه سرای ویرانه مذکور را که در حق رووس بسند شده بخبرید و کار بری بنام خیرات اهدا کرد که
 در آنجا جریین یافت و چهارده پیش را حاجی صادق خان بست لطفعلی خان قفقاز مسجایع داد

در سنگ بومین در آمد در قریه دوزر آباد ریس و کد خدا مشهدی حسین بوجب هدایت جمعی
 گردید و در قریه بخت آباد آقا علی اکبر و برادرش آقا میرزا محمد علی و آقا حسین علی
 و آقا حسین و آقا هدایت است و دیگر آقا قاسم بخار و آقا علی اکبر بن حاجی علی
 دستاد ماشم دستاد رضا و استاد باقر و استاد محمد علی کفاش و در قریه
 در عوارک عباسخان و برادرش محمد قیخان و علیخان حسینخان و آقا احد و
 و دیگر آقا محمد حسین که با اعضا عالاتان رجالات و جمعی تائیس کرده است
 مقام خیریشان در قریه و شجاعت و کفایتان را این نصرت امرا بهی را بدست داشتند
 و در قریه کوشک کرجانی محمد سلیمان و آقا یوسف علی و حسین آقا و مشهدی
 اکبر آقا میرزا شکر است و برادرش آقا میرزا هدایت است که خان نواب که در شرف بهم
 کمانه فریه بوده جمعی کثیر از رجایا و ملاکین و کسبه بود که شان فائز با بیان گشتند و
 عالاتان رجالات و جمعی تائیس نمودند و این امور در حجب شدت جحد
 و عداوت متعصبین معاندین قصبه شده بتعرض و ایذا پرداختند و از شاه پیر ^{بیان}
 آباد حاجی محمد صادق بن آقا عبد الله در سن مشداد و پنج سالگی فائز
 با بیان گشت دیگر حاجی محمد صادق ^{بن} لطفعلی خان مرتقی قشقایی ^{با}
 پدر در واقعه نیرز نسبت بومین چنان شفاک و خونریز بود پسر فغانیت محبت
 و ایمان منتصف گردید دیگر میرزا عباس ^{قابل} ۱۲۸۷ در قریه ادریس آباد
 آباد متولد شد و پدرش که بلاطه غلامعلی اوراد در هشت سالگی بفرانت کتکاب

فارس گناشت و در ده ساگی زرگت در آورده با خود با نرفلاحت مشغول ساخت و در نوزده
 ساگی برایش از دواج نمود و نیز از عباس با شوهر خا هر نش علی اویس که از این طائفه بود
 معاشر گشته فائز با جان گردید ۱۲۹۹ و از شاعر عرفان بدیع وقوت عشق و ایمان فریخته
 شعریه و لسان گو یا و قلم توانا یافت و قابل تخلص نمود چنانکه در ضمن ابیاتی که در شرح
 حیات خود بنظم آورده چنین سرود ای قلم ای محرم اسرار من ای قلم ای نخل انبیا من
 ای قلم چون سدره اشبار شو یک زمان با موسی جان یار شو کن مدد تا آنکه بنایم بیان
 شرح حال خود بر رویان شمه از حال خود تمیان کنم دوستان را سر بر خندان کنم ۱۳۹۷
 عند لیب سا برف بوستان در طرب ارم روان دوستان سال صا دورا ز بعد
 فین در شامل عالم بشه فضل به با علی نخل او لیسیم یار کرد خفته را مانوسن با بیدار
 کرد ماه را با شمس بنمودی قرین شاه را با بنده کردی هم نشین تا شدم از نور آن
 شمس بین وارد اندر دادی حق یابین رستم از تنگ در رسیدم سوی نام شهر
 گشتم میان و خاص و عام و اینکه بنام بهانی شهرت یافته زبان به هدایت و تبلیغ
 گوشه خیار حماد و تقرضات بر انگیزت و مورد طعن و لعن و سخریه گشت خویشان
 و بستگان بیشتر از دیگران بتعرض برخواستند و خود در ضمن ابیات چنین آورد
 سر ز شمایم شنیدم جیشمار خاصه از اقوام و خویشان و تبار از قصا بودی مرا یک پیره
 گاه با و ثانات بودی محبت چمن و افغان آری گای خدا این من بانی شده حمی نما
 بر سره بر کسینه میزد از تعب زین اب و این ابن یاران للعجب در میان مردمان سوا

شدم تسخیر عالی و ادنی شدم ام و اب با یکدیگر اندر جدل ام گنجی نطفه اش
 دارد خلل اب بام گفنی که کوه کن کلام این بلاشک نطفه اش شد حرام
 من بقیه دارم ز کذب اندون چون شدم عارف برب ذوالمنن تا نباشد نطفه
 ظهور که شود عارف سلطان ظهور مدت دو سال بدینمقال گذشت و در
 ۱۲۹۹ حاجی شیخ عبدحسین بزوی طامی قریه را بنجانه دعوت کرده لوازم ضیافت کحل
 نمود تا بادی هجرت و نصیحت کرده تا شب مراجع نماید قابل با ملا بنای ملامت و دعا
 نهاد چنانکه امیدوار گردیده پدر را نوید داد و مدت سه ماه در شبها مجلس مباحثه و مناظره
 استمرار یافت و کول و مشروب مهیا برای ملا فراموش گشت و سه تن از بستگان
 قابل با بر اسی هدایت یافتند سخت محمد صادق برادرش دوم محمد کریم خواهرزاده اش
 سوم میرزا فتح آه و بواسطه قابل دانسته تن در قریه مذکوره جمعی دیگر هندی گشته
 و با آن خیره در آساند اکرات در یکی از جلسات میرزا قابل قلم و کاغذ گرفته غزل نگاشته بود
 ظنا که آهسته از خانه بیرون شتافت و اینکه نظر آخوند بر ابیات افتاد صرف شام نموده
 برخواست و چنین اظهار نمود که من ازین سپریا بوس شدم و چاره کار جز قتل نیست
 و صورت غزل مذکور چنین است طمعت ای بی چه زود اندر جهان خرگاه را ملاحظ
 خرگاه خود کرد او هزاران شاه را صد هزاران دل زینک ایما بود آند لربا مثل
 چون کبرانی کا و باید گاه را سدره طور عطایش میزند از رحمت هر زمان نظر ترا
 صد کلیم ته را معجب زین و عظام عن شعور بنخبر کار جمل خواهرزاده عارف باقیه را

اندرین شب بهر نهی تو باشد ای دل فی اهل العیس و اهل دین نگاه را زاهد اعظم کن
 ای شیراز علم حق چون توانی ره زنی اسخارف نگاه را من ز اهل عالم بدانی ندان بود
 جانبی با ای مخوان این بخشین ماه را عحول عولان شو که سرگردان شده از گمراهی عحول
 توانی شدن این سالکان راه را علم خود منما که اندر نزد علم معرفت کوه علم تو
 ندارد هر چه نگاه را نامسلمانان مخوان بر این مسلمانان مرا اگر مسلمانان مشو منکر لغاتیه را
 زمین پیشان قدرت بران آیات معین محو دنیا بودت نایم تا بسنی چاه را آتاشده
 قابل ز خیرت باهی جرحه نوش ره نماگرده هزاران همچو تو گمراه را و طابا میر
 آقا نام کفایت فریه بقل قابل بدست و بدستمان شده جمعی از هزاران تحریک کرده
 تا در یوم ۲۱ رمضان ۱۳۰۱ بلامقدمه درب دروازه قریه هجوم برده با ضرب چوب و
 تازیانه و غیره تیرا در مجروح کردند و بخانه کفایت کشیده در حوض آب انداختند و کفایت
 با چوب دستی بر سر وی زخمت بخان نایب گفت و در اسخالی غفلت و غریب از بیرون
 عمارت بگوش رسید و برادران با تنی چند از جوانان متبیتان با چوب شمشیر وارد
 عمارت شدند هزاران گرفتند و کفایت کنگ و فرخورد و میرزا قابل که بدن مجروح و
 خونین بود بر سرش کشیده بفرز بردند و بعد از خدی از قریه هجرت کرده در آباده
 مسکن و دادی نموده و میرزا قابل اوقات خیر اشرف در تبلیغ و هدایت کرده
 بر اسی انجام خدمت مذکوره سفر برخی از بلاد نموده و در سال ۱۳۱۳ چنانکه در پیش
 لایحه ثبت نگاریم در آباده انقلابی شده برای بیطائفه رخ داد و چند تن را حکومت